دفاع از روایات مهدویت (۲)

(نقد کتاب مشرعة بحارالانوار)

مهدی حسینیان قمی

در بخش نخست مقاله، به نقد کتاب مشرعة بحارالأنوار پرداختیم و روشن ساختیم که از دیدگاه اکثریّت قریب به اتّفاق عالمان و فقیهان شیعه، تنها خبر ثقه حجّت نیست، بلکه آنچه حجت است و اعتبار دارد، خبر موثوق به است، راوی ثقه باشد یا نباشد. در آن شماره به اثبات رسید که علی رغم اهتمام شدید به ثقه بودن راوی، برای اثبات اعتبار روایات راههای دیگری وجود دارد و بر پایهٔ آنها روایات بسیاری اعتبار می‌یابد و چنین نیست که اکثر روایات بحارالانوار از اعتبار و حجیّت برخوردار نباشد.

در این شماره نیز به دفاع از روایات مهدویّت می پردازیم و مجموعه‌ای از روایات را که مورد مناقشه محتوایی و مفادی نویسنده کتاب مشرعه قرار گرفته است، بررسی خواهیم کرد.

مقدمه

عن الحسن بن علی بن أبی طالب، عن أبیه صلوات الله علیهما قال:

یبعث اللّه رجلاً فی آخرالزمان و کلب من الدهر و جهل من الناس یویّده اللّه بملائکته و یعصم أنصاره و ینصره بایاته و یظهره علی الأرض حتّی یدینوا طوعاً او کرهاً یملأ الأرض عدلاً و قسطاً و نوراً و برهاناً یدین له عرض البلاد و طولها لا یبقی کافر الاّ آمن و لاطالح الاّ صلح و تصطلح فی ملکه السباع و تخرج الأرض نبتها و تنزل السماء برکتها و تظهر له الکنوز یملک ما بین الخافقین اربعین عاماً فطوبی لمن أدرک ایّامه و سمع کلامه.

امام حسن مجتبی(ع) از پدربزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) روایت می کند که فرمود:

خداوند در آخرالزمان، در روزگار سخت و در عین نادانی مردم، مردی را بر می انگیزد و او را با فرشتگان خویش تأیید می نماید و یارانش را حفظ می کند. وی را با آیات خود پیروز می گرداند و بر پهنهٔ زمین مسلّط می سازد تا همهٔ مردم خواسته یا ناخواسته به او تن دهند. او زمین را از عدل و قسط، نور و برهان پر می کند و سرتاسر شهرها او را می پذیرند.

کافری نمی ماند جز آن که مؤمن می شود و بدکاری نیست جز آن که صالح و شایسته می گردد. در زمان حکومت وی درندگان باهم آشتی و سازش می کنند و زمین گیاهان خود را می رویاند و آسمان برکت خویش را فرو می ریزد و گنج ها همه برای وی آشکار می گردد. او مشرق و مغرب عالم را در سایهٔ حکومت خویش می گیرد. خوشا آنان که زمان او را درک کنند و سخن وی را بشنوند و بپذیرند.

در مقالهٔ دفاع از روایات مهدویّت (شمارهٔ اول) به نقد مبنای سخت‌گیر نویسندهٔ مشرعه در پذیرش روایات پرداختیم و اشاره کردیم که حجیّت خبر موثوق به مبنای اکثریت قریب به اتفاق فقیهان و عالمان شیعه است و تنها اقلیتی در پذیرش روایات سخت‌گیرند و تنها خبر ثقه را حجّت می‌دانند.

کلمات فقیهان و عالمان بزرگ شیعه گرد آوری شد و روشن گردید که مجموعه‌های روایی شیعه چه اندازه اعتبار دارد؟! و چنین نیست که نویسندهٔ محترم مشرعه می‌پندارد.

نتیجهٔ مقاله شماره (۱) این شد که بیشتر روایات بحارالأنوار و نیز در محدودهٔ روایات مهدویّت (ج ۵۱،۵۲،۵۳ بحار) بیشتر روایات از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و چنین نیست که تنها حدود نود روایت از مجموعه هزار و دویست و سی‌و شش روایت بحار دربارهٔ مهدویّت اعتبار داشته باشد؛ آن گونه که نویسندهٔ مشرعه می‌گوید.

هم اکنون با ما همراه شوید تا به مناقشات دلالی نویسندهٔ محترم در برخی از روایات معتبر مهدویّت رسیدگی کنیم و بنگریم که مناقشات دلالی ایشان شتاب‌زده، سلیقه‌گی و فردی است و بر پایهٔ مقبول و قویمی استوار نیست.

طرد و نفی روایات از نظر محتوا کار فردی نیست، به علاوه که احاطه و سلطهٔ ویژه‌ای را می‌طلبد.

ما از خوانندگان محترم به جدّ می‌طلبیم که با دقت ما همراه شوند و آن‌گاه داوری کنند که آیا شایسته است این مجموعه را مجعول، نامفهوم، مخالف واقعیت‌ها و مخالف قرآن بدانیم.

ما بر این باوریم که با کمی تأمّل و عدم شتاب در طرد و نفی، جایگاه این روایات مشخص می‌شود و مفاد مقبول و معقول آن آشکار می‌گردد.

حدود شش روایت از روایات مهدویّت که در مجلّدات ۵۱،۵۲ و ۵۳ بحارالأنوار آمده است که بیشتر آن‌ها اعتبار دارد و نویسندهٔ مشرعه در آن مناقشهٔ محتوایی دارد، تک تک مورد بررسی ما در این شماره قرار می‌گیرد و ما از آن‌ها دفاع می‌کنیم.

و اینک فهرست این مجموعه:

۱ـ روایت معتبری که از پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور سخن می گوید.

۲ـ روایتی که از ایمان و صلاح عموم مردم و نیز آشتی عموم درندگان در زمان ظهور می گوید.

۳ـ روایاتی که مدت زمان ظهور حضرت را تعیین می کند.

۴ـ روایتی که ادعای مشاهده را در زمان غیبت کبری کذب می‌داند.

۵ـ روایت معتبری که بر قتل راضیان به قتل سید الشهداء(ع) دلالت دارد.

۶ـ روایت عَمْری که توجیهی برای ممنوعیت ذکر نام حضرت دارد.

روایت اول:

روایت معتبری که از پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور سخن می‌گوید.

در مشرعة بحارالانوار، جلد دوم ، صفحه ۲۱۰ می‌نویسد:

در باب پنج از شصت و شش روایتی که در این باب آمده است، تنها یک روایت معتبر است و آن صحیحه ابن رئاب است و درباره آن می‌گوید:

اقول: و الاولی ردّ علمها الی قائلها و لا یتیسّر للمحقق الحکم بعدم قبول التوبة حین ظهور المهدی عجّل الله فرجه

سزاوارتر آن است که دانش این روایت را به گوینده‌اش واگذاریم و محقق نمی تواند بگوید که توبه در هنگام ظهور حضرت مهدی(ع) پذیرفته نیست.

توبه و پذیرش کسانی که پس از شروع جنگ و دست به شمشیر بردن امام است، چونان توبه کسانی است که با دیدن عذاب دنیایی توبه می‌کنند؛ این توبه پذیرفته نیست.

متن حدیث

أبی، عن سعد، عن ابن ابی الخطّاب، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن ابی عبداللّه(ع) أنّه قال:

فی قول اللّه یوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل فقال: الایات هم الائمة و الایة المنتظر هوالقائم(ع) فیومئذ لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل قیامه بالسیف و ان آمنت بمن تقدّمه من آبائه(ع)[1]

امام صادق(ع) دربارهٔ گفتهٔ خداوند عزّوجلّ: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.» فرمود: آیات همان امامان(ع) هستند و آیه‌ای که انتظار او می‌رود امام قائم(ع) است؛ در آن روز ایمان کسانی که قبل از قیام حضرت با شمشیر، بوده است. سودی نخواهد داشت گرچه به امامان پیشین یعنی پدران حضرت (ع) ایمان داشته باشد.

گفتنی است علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان، می‌نویسد:

و قد عدت فی الروایات من تلک الایات خروج دابة الأرض و الدخان و خروج یأجوج و مأجوج و هذه امور ینطق بها القرآن الکریم و عدّ منها غیر ذلک کخروج المهدی(ع) و نزول عیسی بن مریم و خروج الدجال و غیرها و هی و ان کانت من حوادث آخر الزمان لکن کونها ممّا یغلق بها باب التوبة غیر واضح.[2]

در روایات، خروج دابة الارض و دخان و خروج یأجوج و مأجوج از همین آیات محسوب شده است و این آیات در قرآن نیز آمده است. و از همین آیات محسوب می شود آیاتی چون خروج حضرت مهدی(ع) و نزول عیسی(ع) و خروج دجّال و دیگر آیات. و این آیات گرچه از حوادث آخر الزمان محسوب می شود، ولی این که با حضور این ها باب توبه بسته شود روشن نیست.

دفاع ما

با توجه به چند نکته پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور پس از اتمام حجت‌ها و ابلاغ پیام‌ها آن زمان که حضرت دست به شمشیر می‌برد توجیه شدنی است.

الف: کسانی که تا آن زمان که امام دست به شمشیر می‌برد، ایمان نیاورده‌اند دیگر ایمان واقعی نمی‌آورند و ایمانشان صوری و منافقانه است و امام مهدی(ع) هر منافقی را از دم تیغ می‌گذراند ...

ثم یدخل الکوفة فیقتل بها کل منافق مرتاب[3]

آن گاه امام به کوفه می رود و هر منافق تردید کننده را می کشد.

ب: حضور، ظهور و دست به شمشیر بردن امام چون عذاب و صاعقه‌ای دنیایی است که به هیچ کس رحم نمی‌کند. تا قبل از آن که عذاب الهی در دنیا فرا

رسد توبه و پذیرش سودمند است، ولی پس از عذاب دیگر توبه و پذیرش سودی ندارد. توبه و پذیرش کسانی که پس از شروع جنگ و دست به شمشیر بردن امام است، چونان توبه کسانی است که با دیدن عذاب دنیایی توبه می‌کنند؛ این توبه پذیرفته نیست.

برای توضیح بیشتر به این آیات بنگرید و در تفسیر و روایات ذیل آن‌ها دقت کنید.

آیات:

۱. ﴿هل ینظرون الاّ أن تأتیهم الملائکة او یأتی ربّک او یأتی بعض آیات ربّک یوم یأتی بعض آیات ربّک لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً قل انتظروا انّا منتظرون.﴾

آیاجز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند یا خداوند (خودش) به سوی آن‌هابیاید یابعضی از آیات پروردگارت (و نشانه‌های رستاخیز) بیاید؟امّاآن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقّق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاًایمان نیاوردند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو (اکنون که شماچنین انتظارات نادرستی دارید) انتظار بکشید ماهم انتظار (کیفر شمارا) می کشیم.[۴]

۲. ﴿ان الذین حقّت علیهم کلمة ربّک لا یومنون و لو جاء تهم کلّ آیة حتّی یروا العذاب الالیم فلو لا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الاّ قوم یونس لمّا آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متّعنا هم الی حین.

آنان که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته و به جرم اعمالشان توفیق هدایت رااز آن‌ها گرفته است، هرگز ایمان نمی آوردند؛ هر چند تمام آیات (و نشانه‌های الهی) به آنان برسد تازمانی که عذاب دردناک رابببینند. چراهیچ یک از شهرها و آبادی ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) به حالشان مفید افتد؛ مگر قوم یونس. هنگامی که آن‌هاایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان بر طرف ساختیم و تامدت معینی آن‌هارابهره‌مند ساختیم.﴾[۵]

۳. ﴿و یقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم و لا هم ینظرون فأعرض عنهم وانتظر انّهم منتظرون.

آنان می گویند: اگر راست می گویید این پیروزی شماکی خواهد بود؟بگو روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت و به آن‌هاهیچ مهلت داده نمی شود. حال که چنین است از آن‌هاروی بگردان و منتظر باش آن‌هانیز منتظرند.﴾[۶]

۴. ﴿فلّما جاءتهم رسلهم بالبیّنات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون فلّما رأوا باسنا قالوا آمنّا باللّه وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة اللّه التی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون.

هنگامی که رسولانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند، ولی آن‌چه راکه به تمسخر می گرفتند آنان را فرا گرفت. هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم. امّاهنگامی که عذاب مارامشاهده

کردند ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت. این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آن‌جا کافران زیانکار شدند.﴾[7]

روایات

تفسیر نورالثقلین، در ذیل آیه ۱۵۸ از سوره انعام روایاتی مشابه این روایت را می‌آورد.

بنگرید به روایت سیصدوپنجاه هفت که خروج قائم منتظر را از این آیات می‌داند:

«قال الصادق جعفر بن محمد(ع) فی قول اللّه عزوجلّ «یوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً» یعنی خروج القائم المنتظر منّا

امام صادق(ع) درباره گفتهٔ خداوند عزّوجل، می گوید: «آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت»، فرمود: منظور خروج حضرت قائم منتظر(ع) ماست.﴾[8]

در روایتی دیگر از امام رضا(ع) سؤال می‌شود که چرا ایمان فرعون پذیرفته نشد، امام می‌فرماید:

«چون به هنگام دیدن عذاب ایمان آورد و چنین ایمانی پذیرفته نیست.»

آن گاه امام به تقویت این سنّت در گذشته و آینده اشاره می‌فرماید و آیهٔ ﴿فلّما رأوا بأسنا قالوا آمنّا باللّه وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم، لمّا رأوا بأسنا و آیهٔ یوم یأتی بعض آیات ربّک ...﴾ را گواه می‌گیرد.[9]

بدین شکل چه اشکالی دارد اگر کسی حقیقت را پس از ظهور حضرت و اتمام حجّت و ابلاغ پیام نپذیرفت، دیگر پس از شمشیر کشی حضرت (قیام بالسیف) توبه‌اش پذیرفته نباشد.

آن گونه که امام هادی(ع) در موردی به آیهٔ **«فلّما رأوا بأسنا قالوا امنابالله وحده»** استناد کردند و حکم به قتل فردی مسیحی دادند که با زن مسلمان زنا کرده بود و هنگامی که خواسته بودند او را بکشند ایمان آورده و مسلمان شده بود.

بنگرید

«قدّم الی المتوکّل رجل نصرانّی فجر بامرأة مسلمة فأراد ان یقیم علیه الحدّ فأسلم فقال یحیی ابن اکثم الایمان یمحو ما قبله و قال بعضهم یضرب ثلاثة حدود فکتب المتوکل الی علی بن محمد النقی یسأله فلمّا قرأ الکتاب کتب یضرب حتی یموت فأنکر الفقهاء ذلک فکتب الیه یسأله عن العلّة فقال: بسم اللّه الرحمن الرحیم فلّما رأوا بأسنا قالوا آمنّا باللّه وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین السورة قال فأمر المتوکل فضرب حتی مات.

مردی مسیحی را که با زن مسلمان زنا کرده بود؛ نزد متوکل آوردند. متوکل خواست تا حد را بر وی جاری سازد، مسیحی چون چنین دید مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان، گذشته این مرد را از بین می برد. برخی دیگر گفتند: باید این فرد به اندازهٔ سه حد تازیانه بخورد. متوکل به امام هادی(ع) نامه‌ای نوشت و حکم این قضیه را از امام پرسید. حضرت پس از خواندن نامه در پاسخ آن نوشت: این مرد مسیحی باید (آنقدر) زده شود تا بمیرد. فقیهان این فتوای امام را نپسندیدند، متوکل برای امام نامه نوشت و علت این فتوا را پرسید. حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. چون آنان عذاب ما را

دیدند گفتند که به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به آن چه شرک می‌ورزیدیم کافر شدیم ... راوی گوید متوکل دستور داد او را (آنقدر) بزنند تا بمیرد.»[10]

به این روایات نیز بنگرید

«ابراهیم بن محمد الهمدانی قال قلت لأبی الحسن الرضا(ع) لایّ علّة غرق اللّه تعالی فرعون و قد آمن به و أقرّ بتوحیده؟

قال لأنّه آمن عند رؤیة البأس و الایمان عند رؤیة البأس غیر مقبول و ذلک حکم اللّه تعالی ذکره فی السلف و الخلف قال اللّه عزّوجلّ فلمّا رأوا بأسنا قالوا آمنا باللّه وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا و قال عزّوجلّ: یوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً و هکذا فرعون و ملاءه لمّا أدرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الاّ الذی آمنت به بنواسرائیل و أنا من المسلین فقیل له الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین.»[11]

«عن جعفربن رزق اللّه قال قدم الی المتوکل رجل نصرانیّ فجر بامرأة مسلمة فأراد ان یقیم علیه الحد فأسلم فقال یحیی بن أکثم قد هدم ایمانه شرکه و فعله و قال بعضهم یضرب ثلاثة حدود و قال بعضهم یفعل به کذا و کذا فأمر المتوکل بالکتاب الی أبی الحسن الثالث(ع) و سؤاله عن ذلک فلمّا قرأ الکتاب کتب: یضرب حتی یموت فأنکر یحیی بن أکثم و أنکر فقهاء العسکر ذلک و قالوا: یا أمیرالمؤمنین عن هذا فأنّه شی لم ینطق به کتاب و لم تجی به سنّة فکتب الیه: ان فقهاء المسلمین قد أنکروا هذا و قالوا: لم تجی به سنّة و لم ینطق به کتاب فبین لنا لم اوجبت علیه الضرب حتی یموت فکتب بسم اللّه الرحمن الرحیم فلمّا احسّوا بأسنا قالوا آمنّا باللّه وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة اللّه الّتی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون فأمر به المتوکل فضرب حتی مات.»[12]

بنابراین، ممکن است هنگامی که امام ظهور می‌کند، پس از اتمام حجّت و ابلاغ پیام اگر کسی ایمان نیاورد، دیگر ایمان او پذیرفته نیست؛ چرا که امام دست به شمشیر برده و دشمن، مرگ را در برابر چشم خود می‌بیند.

و به نظر می‌رسد با کمی دقت این حقیقت جا می‌افتد، البته ما با گفتهٔ علامه طباطبایی مشکلی نداریم. ایشان تنها می‌نویسد بسته شدن باب توبه با حضور این آیات روشن نیست.

این گفته نشان دهندهٔ آن است که باید در این زمینه تأمل کرد و تأمل چنین حکم می‌کند که می‌توان با توجه به انتقام‌گیری امام زمان(ع) و برخورد سنگین حضرت ـ که کاملاً با انبیای دیگر متفاوت است ـ این حقیقت را توجیه کرد که پس از ظهور و اتمام حجّت و دست به شمشیر بردن، دیگر توبهٔ کسی پذیرفته نیست. شاید بتوان گفت که حجّت، قبل از آمدن حضرت در نزدیک ظهور بر همه تمام می‌شود و یکی از اهداف امام(ع) تصفیهٔ انسان‌هاست.

البته توبهٔ قوم یونس در این زمان پذیرفته شد، و این استثناء است همان گونه که آیه بر آن دلالت دارد «الاّ قوم یونس» و شاید استثناء هم نباشد، چون آنان پیش از نزول عذاب توبه کردند.

بنابراین، ظهور حضرت چون عذابی آسمانی برای دشمنان تلقی می‌گردد که اگر سخن آن حضرت مقبولشان نیفتد، دیگر پس از قیام به سیف توبهٔ کسی پذیرفته نیست.

این حقیقت در بحارالانوار، چنین آمده است:

«... و قوله تعالی ﴿هل ینظرون الاّ أن تأتیهم الملائکة أو یأتی ربّک أو یأتی بعض آیات ربّک﴾ یخبر محمداً صلّی اللّه علیه و آله وسلّم عن المشرکین و المنافقین الذین لم یستجیبوا للّه و لرسوله فقال: هل ینظرون الاّ أن تأتیهم الملائکة أو یأتی ربّک أو یأتی بعض آیات ربّک یعنی بذلک العذاب یأتیهم فی دارالدنیا کما عذّب القرون الاولی فهذا خیر یخبر به النبی(ص) عنهم.

ثمّ قال: یوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل الایة یعنی لم تکن آمنت من قبل أن تجئ هذه الایة و هذه الایة هی طلوع الشمس من مغربها...»[13]

از این روایت به دست می‌آید: منظور از بعضی از آیات پروردگار همان عذاب دنیایی است و در این روایت گر چه بر طلوع خورشید از مغرب تطبیق داده شده است، ولی در روایت مورد بحث بر حضرت تطبیق داده شده است و با توجه به این که ظهور حضرت برای کفار و مشرکان و دیگر دشمنان عذاب است ـ چرا که به آنان امان نمی‌دهد ـ لذا پس از ظهور و اتمام حجت و دست به شمشیر شدن او دیگر توبهٔ کسی پذیرفته نیست.

در پایان یادآور می‌شویم این که حضور حضرت چون صاعقه‌ای آسمانی برای دشمنان است، هیچ مشکلی ندارد و چهرهٔ مهر و عطوفت آن حضرت را خدشه‌دار نمی‌سازد. این خشم و خشونت در برابر کسانی است که شایستهٔ آن هستند وگرنه در برابر آنانی که طرف‌دار حق و یا جویای حق هستند، مهر و مهربانی حضرت مطرح است.

گفتنی است آن‌چه امروز بر برخی زبان‌ها افتاده است که چهرهٔ خشم و خشونت و انتقام‌گیری حضرت را می‌خواهند نادیده بگیرند و بر این باورند که روایات گسترده‌ای که در کنار مهر و عطوفت امام(ع) از خشونت و خشم و انتقام‌گیری و کشت و کشتار سخن می‌گوید ضعیف و مجعول است، از نظر ما کاملاً مردود است.

ما تا این اندازه می‌پذیریم که نباید تنها قهر حضرت را بازگو کرد، بلکه باید هم از مهر و هم از قهر گفت که هر کدام در موردش زیبنده است؛ درباره خداوند در دعای افتتاح آمده است:

«و اشهد انک ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و أشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمة؛

گواهی می‌دهم که تو از همه در جای عفو و رحمت مهربان‌تری و در جای عذاب و نقمت از همه سخت‌تر عذاب می کنی.»

دربارهٔ حجت او هم که مظهر اسماء و صفات الهی است، همین گونه است، ولی یادآور می‌شویم که مهر حضرت با کسانی است که شایستهٔ مهرند و قهر و خشم و درگیری حضرت با کسانی است که با وی درگیر می‌شوند و می‌جنگند.

بنابراین، نفی چهرهٔ قهر در جایگاه ویژهٔ خودش کاملاً باطل است و هیچ توجیه صحیحی ندارد.

در بسیاری از روایات که چهرهٔ قهر حضرت ترسیم شده است، می‌بینید که حضرت با کسانی می‌جنگد که با او می‌جنگند؛ «فیقتل المقاتلة»[14] او با کسانی که جنگ با او را شروع کرده‌اند، می جنگد.

گفتنی است المقاتلة جمع مقاتل و به معنای کسانی است که شروع به جنگ می‌کنند و می‌جنگند.

در روایت دیگری آمده است:

«... فتقاتلونه فیقاتلکم فیقتلکم؛[15]

شما با او می جنگید پس او با شما می جنگد و شما را می کشد».

در روایت دیگری آمده است:

«ثلاثة عشر مدینة و طائفة یحارب القائم

أهلها و یحاربونه...؛[16]

سیزده شهر و طائفه‌اند که حضرت قائم(ع) با آنان می جنگد و آنان نیز با حضرت می جنگند».

در پایان این بخش بد نیست به روایاتی اشاره کنیم که می‌گوید: امام زمان(ع) پس از ظهور کارش جنگ است و تقاضای توبه از کسی نمی‌کند و وای بر کسی که بخواهد با حضرت دشمنی کند.

بنگرید

«...والقائم یسیر بالقتل بذلک أمر فی الکتاب الّذی معه أن یسیر بالقتل و لا یستیتب أحداً و ویل لمن ناواه...

حضرت قائم(ع) سیره‌اش جنگ است و مأموریت او در کتابی که به همراه خویش دارد همین است. او از کسی تقاضای توبه نمی کند و وای بر هر کسی که بااو دشمنی کند.»[17]

گفتنی است روایاتی‌که بر شدّت و صلابت بر خورد امام(ع) دلالت دارد و سخت‌گیری او را در برخورد با دشمنان بازگو می‌کند، همه گواه این حقیقت است که پس از دست به شمشیر بردن دیگر از کسی توبه پذیرفته نیست واساساً آنان که در چنین حالی ایمان می‌آورند، ایمانشان از ترس عذابِ حاضر است و این پذیرفته نیست.

بررسی حدود پنجاه روایت در ارتباط با قهر حضرت را به آینده می‌سپاریم. مطمئناً قهر حضرت در جایگاه خود چون مهر او در جایگاهش حکیمانه است. در این باره به گستردگی در مقاله‌ای جداگانه باید سخن گفت و روایات جنگ و کشتار در زمان ظهور را بررسی کرد و از آن‌ها دفاع نمود.

روایت دوم:

روایتی که از ایمان و صلاح عموم مردم و نیز آشتی عموم درندگان در زمان ظهور می‌گوید.

در مشرعة، بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۳۰ آمده است:

«فی مرسلة الاحتجاج لا یبقی کافر الا آمن و لاطالح الا صلح و تصطلح فی ملکه السباع... لعلّها ان صحّت محمولة علی الغلبة و امّا اصلاح العموم فهو غیر واقع جزماً حسب التجربة من لدن آدم(ع) الی یومنا فما دام الاختیار مفروضاً فلابدّ من التخلف حسب الطبیعة البشریة و اما اصطلاح السباع بینها فان کان کنایة عن شی اخر فهو و الاّ فهو غیر محتمل.

در مرسله کتاب احتجاج آمده است که کافری نمی ماند جز این که مؤمن می شود و بدکاری نیست مگر این که صالح و شایسته می شود. و در زمان حکومت حضرت درندگان باهم آشتی می کنند...»

سپس ایشان دربارهٔ مفاد این حدیث این گونه داوری می‌کند که

اگر این روایت درست باشد محمول بر غالب است (یعنی غالب مردم ایمان می آورند) و امّااین که عموم مردم اصلاح شوند این قطعاً تحقق نخواهد یافت؛ آن گونه که از زمان حضرت آدم(ع) تا به امروز تجربه کرده‌ایم؛ چون تا زمانی که اختیار باشد، قطعاً طبق طبیعتِ بشر خلاف هم هست.

و امّا آشتی کردن درندگان اگر کنایه از چیز دیگری باشد (مثلاً کنایه از صلح و صفای بین مردم) که همان، وگرنه آشتی بین درندگان احتمال آن نمی‌رود.

دفاع ما:

به نظر می‌رسد ایشان تنها استبعادی ارایه داده است و استبعاد ایشان حتی جواب لازم ندارد؛ چون

ایشان برهانی بر بطلان این معنی ارایه نداده است. چه دلیل عقلی‌ای داریم که از تحقق ایمان همهٔ مردم آن زمان و تحقق صلاح همه منع کند؟ و نیز چه دلیل و برهانی بر تحقق نیافتن سازش درندگان در آن زمان وجود دارد؟ تحولاّتی که در زمان ظهور پدید می‌آید، بیش از این‌ها را در پی دارد صرف استبعاد که دلیل نیست وقتی که روایت اثبات می‌کند و شما دلیلی بر نفی آن ندارید باید بپذیرید (دقت شود اشکال ما تنها در ارتباط با مناقشهٔ دلالی نویسندهٔ محترم است)

در این جا مناسب است که به روایات مشابه این روایت اشاره کنیم. این روایات از پدید آمدن تحوّل عجیبی در زمان حکومت حضرت حکایت دارد.

در حدیث اربعماه آمده است

«واصطلحت السباع والبهائم؛
درندگان و حیوانات با هم سازش و آشتی می کنند».[۱۸]

و اگر بنا باشد این تحول شگفت پذیرفته نشود و در نتیجه آشتی حیوانات را نپذیریم، چیزهای بسیار دیگری از این دست نیز نباید پذیرفته شود. مانند از بین رفتن کینه‌ها و بهبودی یافتن همه مریضان و ...

ولی حق آن است که چنان تحولی در زمان حضرت پدید می‌آید و در جای خود تبیین شده است که در سایهٔ آن پذیرش این امور کاملاً طبیعی و بدون مشکل است.

بررسی تحولات زمان ظهور و پیامدهای آن از دیدگاه روایات بسیار جالب و شگفت‌انگیز است.

همچنین در روایتی که به علایم ظهور اشاره می‌کند آمده است:

«... و رأیت البهائم تفرس بعضها بعضاً...؛
و می بینی که حیوانات یکدیگر را می درند».[۱۹]

در المنجد آمده است:

«البهیمة جمع بهائم کل ذات اربع قوائم من دواب البر و الماء ماعدا السباع و الطیور.
بهیمه که جمعش بهایم است به هر چهارپایی از حیوانات دریایی و بیابانی به جز درندگان و پرندگان گفته می شود.»

در مفردات نیز چنین آمده است:

البهیمة ما لا نطق له و ذلک لما فی صوته من الابهام لکن خصّ فی‌التعارف بماعدا السباع و الطیر فقال تعالی احلت لکم بهیمة الأنعام

بهیمه حیوان است که نطق ندارد چرا که در صدای او ابهام است ولی در عرف، ویژه حیوانات غیر درنده و پرنده است خداوند متعال فرموده است: چهارپایان برای شما حلال شده است.

با کمی تأمل و با توجه به لغت روشن است که درندگی حیوانات پیش از ظهور تنها مربوط به درندگان نیست. واژهٔ بهایم برای غیر درندگان به کار می‌رود. به علاوه، درندگی درندگان چیز تازه‌ای نیست؛ آن‌چه از علایم ظهور است این است که خوی درندگی و وحشی‌گری در حیوانات غیر درنده هم به اوج می‌رسد و آن حیوانات هم یکدیگر را می‌درند.

اوج درندگی حیوانات قبل از ظهور، به درندگی حیوانات غیر درنده می‌انجامد و پس از ظهور با پدید آمدن آن تحول ژرف، درندگان حتی با هم آشتی و سازش می‌کنند.

روایت سوم

روایاتی که مدت زمان ظهور حضرت را تعیین می‌کند.

در مشرعه بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۳۱ می‌نویسد:

«و علی کل هذا الانتظار الکثیر الطویل الذی

ربما یمتدّ الی الاف السنین لهذه المدّة القلیلة بعیدة الاّ أن یکون له نوّاب بعد وفاته کما یظهر من بعض الروایات؛

در هر حال این انتظار طولانی که چه بسا به هزارها سال برسد، برای این مدت کم بعید است؛ مگر این که نائبان حضرت پس از او حکومت حق را استمرار بخشند.»

این اشکال را ایشان در صفحه ۲۱۲ هم آورده بود می‌نویسد:

«اذا فرضنا عمر الامام المنتظر(ع) بعد ظهوره اربعین سنة فضلاً عن تسع سنوات کما فی بعض روایات الباب فالأمر لایخلو من غرابة فان انتظار اکثر من الف سنة و ربّما اکثر من آلاف السنین لظهوره(ع) فی مدة قلیلة لأهل عصر واحد عجیب و غریب و ان ظفر القاری بجوابه فالرجاء منه اعلام المولف الفقیر فی فرض الحیاة و کل ما قیل او رأیته فی امثال المقام قعقعة و مجرّد کلمات؛

اگر فرض کنیم که عمر امام مهدی(ع) پس از ظهور، چهل سال باشد. چه برسد به آن که در بعضی از روایات نه سال آمده است ـ قضیّه خالی از غرابت نیست؛ چرا که بیش از هزار سال و چه بسا بیش از هزارها سال انتظار کشیدن برای یک مدت کم، آن هم برای مردم یک زمان، عجیب و غریب است. و اگر خواننده به جوابی در این رابطه دست یافت امید است که مؤلف را اگر زنده بود باخبر سازد ولی هر چه گفته شده و آنچه من در چنین موارد دیده‌ام جملات بی محتوایی بوده است.»

آنگاه پس از اشکال می‌نویسد:

«نعم اذا فرض استمرار عمله و حکومته(ع) بتوسّط نوّابه فهو نعم الجواب لکنّه احتمال غیر مدلل قطعیّاً؛

بله اگر استمرار حکومت حضرت توسّط نمایندگانش یقینی باشد این جواب خوبی است، ولی این هم احتمالی است که دلیل قطعی ندارد.»

آن‌گاه وعده می‌دهند که شاید در مبحث رجعت به این بحث گذری کنیم.

دفاع ما

۱ـ ما هم مثل خود ایشان می‌شویم و به ایشان در مقام جواب می‌گوییم چه کسی و چه دلیل معتبری دارید که زمان حکومت کوتاه است؟ چه کسی به شما گفته است این روایات که اعتباری ندارد؟

چه طور روایت غیر معتبر را (البته به گفته خودتان) می‌پذیرید و آن‌گاه اشکال می‌کنید که چرا چهل سال و یا نه سال؟ این مدت کم است. (دقت کنید ایشان درصفحه ۲۳۰-۲۳۱ به روایات اشاره می‌کند و گویا هیچ کدام اعتبار ندارد، ولی ایشان اشکال می‌کند)

۲ـ اگر منظور شما این است که حکومت حق دیده شود و تجربه گردد و همه گذشتگان و انسان‌هایی که به دنیا آمده‌اند و حکومت ناحقّ را دیده و تجربه کرده‌اند، حکومت حق را ببینند؛ این منظور تحقق می‌یابد و زنده و یا مردهٔ انسان‌ها حضور حکومت حق

● اوج درندگی حیوانات قبل از ظهور، به درندگی حیوانات غیر درنده می‌انجامد و پس از ظهور با پدید آمدن آن تحول ژرف، درندگان حتی با هم آشتی و سازش می‌کنند.

را مشاهده خواهند کرد.

۳. اگر منظور این است که مردم به کمال برسند این از حسن حکومت حق است که در سال‌های کوتاه مردم را به اوج کمال می‌رساند. به تعبیر شما هزارها سال حکومت‌ها مردم را در اختیار داشته‌اند، ولی نتوانسته‌اند مردم را رشد دهند و این از عظمت حکومت حضرت مهدی(ع) است که در دوره‌ای نه چندان طولانی مردم را به اوج کمال می‌برد و ره صد ساله را یک شبه طی می‌کنند.

۴. اگر منظورتان این است که انسان‌های جدیدی خلق شوند و آنان نیز در سایهٔ این حکومت هدایت شوند؛ در پاسخ باید گفت که حکومت مهدی در پایان عمر دنیا می‌آید پس از آن که همه آمدند و نتوانستند حق را فراگیر سازند.

اگر بنا باشد که انسان‌های جدیدی باز بیایند، ممکن است آنان فکر کنند که می‌توانند بدون وحی و ... باز حکومت شایسته‌ای به پا سازند و اساساً خداوند می‌خواهد حقیقت را به انسان‌هایی که آمده‌اند نشان بدهد؛ نه این که انسان‌های دیگری را در عصرهای دیگری بیافریند.

در پایان باید گفت که ما انسان‌ها حتّی شایستگی این چند سال را هم نداریم. آری، شایستگی هزارها سال دوری از امام را داریم؛ چرا که قدردان نبوده‌ایم، ولی شایستگی این چند سال حکومت حق مهدی(ع) را نداریم. این فضل الهی است که شامل حال مردم می‌شود آن هم به خاطر وجود ارزشمند اولیای الهی از آغاز آفرینش تا زمان ظهور.

آری، اگر مردم قدردانی کنند شاید زمان ظهور طولانی‌تر شود؛ بداء که مشکلی ندارد.

در پایان باز تعجب خویش را از برخورد دوگانهٔ نویسندهٔ محترم ابراز می‌داریم؛ از یک سو روایت غیر معتبری را (البته از دیدگاه خود) به کار می‌گیرد و از سوی دیگر به مفاد آن اشکال می‌کند و از مردم تقاضای استمداد دارد.

توضیح بیشتر

باید دید روایاتی که عمر حکومت حضرت را نه سال و یا چهل سال می‌داند، از دیدگاه نویسندهٔ مشرعه معتبر است یا خیر؟ اگر معتبر نیست نباید آن را علیه عقیده‌ای به کار ببرد.

هم اکنون فرصت مراجعه به این روایات را نداریم، ولی نویسنده محترم خود در جلد ۲ صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ به بخش عمده ای از این روایات اشاره کرده و ظاهراً همه را غیر معتبر دانسته است.

شما به این دو صفحه مراجعه کنید، ولی باز در ذیل آورده است

«و علی کل هذا الانتظار الکثیر الطویل الذی ربما یمتدّ الی الاف السنین لهذه المدة القلیلة بعیدة...».

البته شاید نویسندهٔ بزرگوار می‌خواهد بگوید که این روایات علاوه بر ضعف سند با اعتبار نیز سازگار نیست و یا می‌خواهد ادعا کند که از مجموع این روایات قدر مشترکی می‌گیریم و آن کمی زمان ظهور است و آن قدر مشترک حجت است و آنگاه اشکال می‌کند.

گفتنی است: ادامه یافتن حکومت حضرت با رجعت امامان(ع) و نیز با آمدن جانشینانی دیگر برای حضرت خود پاسخی متین است. به نظر می‌رسد که با دقت در حقیقت ظهور جواب‌های دیگری در این باره به دست می‌آید.

● این از عظمت حکومت حضرت مهدی(ع) است که در دوره‌ای نه چندان طولانی مردم را به اوج کمال می‌برد و ره صد ساله را یک شبه طی می‌کنند.

روایت چهارم:

روایتی که ادعای مشاهده را در زمان غیبت کبری کذب می داند.

در مشرعه، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ می‌نویسد:

الباب ۲۳ من ادّعی الرؤیة فی الغیبة الکبری

«فیه روایات اولیهما تشتمل علی قوله(ع)و سیأتی من شیعتی من یدّعی المشاهدة ألا من ادّعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر

قلت: ان الروایة بجهالة حال حسن بن أحمد المکتّب شیخ الصدوق غیر معتبرة علی أنّه مخالفة للروایات الکثیرة الدالة علی الرؤیة فلا عبرة بها.

در باب ۲۳ روایاتی است که نخستین آن‌ها همین روایت است و می گوید: هر کس پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحهٔ آسمانی ادعای مشاهده کند، بسیار دروغ گو و مفتری است. آن گاه نویسنده در یک اظهار نظر می گوید این روایت به دلیل جهالت حسن بن احمد استاد صدوق بی اعتبار است به علاوه این روایت با روایات بسیاری که بر رؤیت امام دلالت دارد، منافات دارد؛ بدین دلیل این روایت اعتباری ندارد.»

دفاع ما:

ما ابتدا متن روایت را می‌آوریم، آن گاه به دو اشکال نویسندهٔ محترم دربارهٔ سند و محتوای روایت پاسخ می‌گوییم.

«خرج التوقیع الی ابی الحسن السمری یا علی بن محمد السمری اسمع أعظم الله أجر اخوانک فیک فأنّک میّت ما بینک و بین ستّة ایّام فاجمع أمرک و لا توص الی أحد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامّة فلا ظهور الاّ بعد اذن اللّه تعالی ذکره و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً و سیأتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادّعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذّاب مفتر و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.

توقیعی به دست ابوالحسن سمری رسید به این مضمون: ای علی بن محمد سمری گوش فرا ده خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ دارد. مرگ تو شش روز دیگر فرا می رسد. امورت راجمع و جور کن و به کسی به عنوان جانشین برای خودت وصیت مکن؛ چرا که غیبت تامّ واقع شد و ظهوری نخواهد بود، مگر پس از اذن و اجازهٔ خداوند متعال. و این ظهور و اذن پس از طولانی شدن مدت و سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمین از جور خواهد بود و در آینده از شیعیان من کسانی دعوی مشاهده می کنند؛ آگاه که هر کس پیش از خروج سفیانی و قبل از صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، او بسیار دروغگو و مفتری است و حول و قوه‌ای نیست جز به واسطهٔ خداوند بلند مرتبه و بزرگ.»[۲۰]

این روایت به طور مسند در کمال‌الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی آمده و به طور ارسال در کتاب احتجاج مرحوم طبرسی ذکر شده است.

الف: درباره سند

در کتاب مکیال المکارم این روایت به عنوان روایت صحیح و عالی السند معرفی شده است.

بنگرید:

ان هذا الحدیث صحیح عال اصطلاحاً لانه مروّی عن مولانا صاحب الزمان(ع) بتوسّط

منظور از مشاهده، ظهور حضرت است و منظور از ادعای مشاهده، ادعای ظهور حضرت(ع) است.

ثلاثة اشخاص

این روایت از حضرت مهدی(ع) با سه واسطه نقل شده است:

۱ـ مرحوم شیخ صدوق(ع)

۲ـ مرحوم حسن بن احمد مکتّب، استاد شیخ صدوق

۳ـ مرحوم ابوالحسن علی بن محمد سمری

آن‌گاه در مکیال‌المکارم از مولی عنایة الله قهپائی مؤلف مجمع‌الرجال نقل می‌کند که:

«ابو محمد الحسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتّب و یروی عنه الصدوق مکرّراً مترضیّاً مترحّماً و هذا من امارات الصحة و الوثاقة.

مکتّب استاد شیخ صدوق(ره) است و مکرّراً صدوق از وی روایت می کند و دربارهٔ وی «رضی الله‌عنه» و «رحمه‌الله» می گوید و این ترضی و ترحم بر استاد حکایت از توثیق استاد دارد.»

گفتنی است که گر چه آیت الله خویی(ره) در معجم رجال الحدیث ترضی و ترحم را دلیلی بر وثاقت نمی‌گیرد، ولی ترضی و ترحم مکرّر، قطعاً حکایت از وثاقت شخص دارد.

در مکیال المکارم آمده که حضور این روایت در کتاب احتجاج طبرسی نیز دلیلی بر درستی و اعتبار حدیث است؛ چرا که مرحوم طبرسی در ابتدای کتاب احتجاج فرموده است: دلیل ما بر ذکر نکردن سند احادیث یکی از سه امر است:

الف) موافقت احادیث با اجماع

ب) اشتهار احادیث بین مخالف و موافق

ج) موافقت احادیث با عقل

دلیل دیگری بر درستی و اعتبار این حدیث در مکیال‌المکارم آمده که از زمان صدوق تا امروز کسی از عالمان در اعتبار این حدیث مناقشه نکرده است.

بنگرید به مکیال المکارم، باب هشتم، امر هفتاد و یکم.

و مما یدل علی صحة هذا الحدیث و صدوره عن الامام ایضاً ان الشیخ الطبرسی (ره) صاحب کتاب الاحتجاج ذکره مرسلاً من دون ذکر السند و التزم فی اول الکتاب و صرّح بأنه لا یذکر فیه سند الاحادیث التی لم یذکر اسانیدها اما بسبب موافقتها للاجماع او اشتهارها بین المخالف و المؤلف او موافقتها لحکم العقل...

و مما یدل ایضاً علی صحته ان علمائنا من زمن الصدوق؛ الی زماننا هذا استندوا الیه و اعتمدوا علیه و لم یناقش و لم یتأمل أحد منهم فی اعتباره کما لا یخفی...

آن‌گاه نویسندهٔ محترم مکیال المکارم در نتیجه‌گیری پایانی می‌نویسد:

فتبین من جمیع ما ذکرناه ان الحدیث المذکور من الروایات القطعیة التیَ لا ریب فیها و لاشبهة تعتریها و هو ممّا قال فیه الامام(ع) فانّ المجمع علیه لا ریب فیه.

ب: درباره محتوای روایت

ما نمی‌دانیم نویسندهٔ مشرعه چه انگیزه‌ای برای نفی این قبیل روایات دارد و چرا این گونه روایات را از دم تیغ می‌گذراند؟

ما اگر به اشکال سندی ایشان تن دهیم و مثل ایشان معتقد باشیم که حتماً باید راوی حدیث از سوی

قدمای عالمان رجال توثیق داشته باشد و دربارهٔ وی ثقةٌ و مانند آن گفته شده باشد و به این دلیل حسن‌بن احمد مکتّب را مجهول بدانیم، ولی چرا در محتوای روایت دقت نکنیم و احتمال ندهیم که منظور از مشاهده، مشاهده خاصی باشد؛ یعنی اگر کسی ادعا کند که امام را دیده و از سوی او مأموریت و نیابتی دارد. بگذریم از این که احتمالات دیگری نیز در مفاد روایت پیش می‌آید.

بنابراین، ما نمی‌توانیم این مفاد روایت را بی‌اعتبار بدانیم. کاری که به گفتهٔ نویسندهٔ مکیال‌المکارم احدی از عالمان شیعه نکرده است. در این جا ضروری می‌دانم که متن بیان مرحوم مجلسی و نیز کلام صاحب مکیال المکارم را بیاورم:

الف) متن بیان مرحوم مجلسی

«لعلّه محمول علی من یدعی المشاهدة مع النیابة و ایصال الاخبار من جانبه علیه السلام الی الشیعة علی مثال السفراء لئلاّ ینافی الاخبار التی مضت و ستأتی فیمن رآه علیه السلام واللّه یعلم.

شاید این حدیث بر کسی حمل شود که ادعای دیدار حضرت راهمراه بادعوی نیابت از سوی حضرت و واسطه خبر بودن بین حضرت و شیعه را داشته باشد تااین حدیث بااحادیث گذشته و آینده منافاتی پیدانکند..»

ب) متن کلام صاحب مکیال المکارم

«و لا شبهة بقرینة صدر الکلام فی انّ المراد بدعوی المشاهدة هی المشاهده علی نحو ما وقع للسفراء الاربعة المحمودین المعروفین فی زمان الغیبة الاولی...

و الحاصل ان المراد بالمشاهدة هی المشاهده المقیدة بکونها بعنوان البابیة و النیابة الخاصة مثل ما کان للسفراء الاربعة الموجودین فی زمان الغیبة الصغری لا مطلق المشاهدة»

ایشان پس از تأیید این تفسیر برای حدیث می‌نویسد:

«و قد قیل فی الجمع بینهما وجوه بعیدة لا حاجة لنا فی التعرض لها و ردّها و ان ما ذکرناه واضح لأهله کالنور علی شاهق الطور واللّه الموفق.»

در هر صورت این روایت بر مبنای صحت خبر موثوق به حجیّت و اعتبار می‌یابد و بر مبنای حجیّت خبر ثقه نیز اعتبار می‌یابد، البته اگر ما در پذیرش توثیق راویان سخت‌گیر نباشیم؛ چرا که به راحتی از ترضی و ترحم مکرر صدوق از استاد خویش وثاقت استاد به دست می‌آید و اعتماد بر نقل او عقلایی است.

از نظر محتوایی نیز محتوای روایت مورد پذیرش عالمان بوده است و وجوهی را می‌توان درتفسیر روایت گفت.

الف) منظور از مشاهده، ظهور حضرت است و منظور از ادعای مشاهده، ادعای ظهور حضرت(ع) است.

ب) منظور از مشاهده، یک بار دیدار استثناءً نیست، بلکه دیدارهای مکرّر است؛ چیزی مانند سفیران زمان غیبت صغری.

ج) منظور از مشاهده، دعوی نیابت امام(ع) به مانند سفیران زمان غیبت صغری است.

● منظور از مشاهده، یک بار دیدار استثناءً نیست، بلکه دیدارهای مکرّر است؛ چیزی مانند سفیران زمان غیبت صغری.

منظور از مشاهده، دعوی نیابت امام(ع) به مانند سفیران زمان غیبت صغری است.

د ـ هر حکمی استثناء دارد؛ دیدار در این روایت نفی شده، ولی برای برخی در طول دوران غیبت کبری اتفاق می‌افتد و حکمت نفی به شکل عام این است که کسی به راحتی به خود اجازه ندهد تا از دیدار با امام سخن بگوید.

در هر صورت این روایت دلایل معتبری دارد و چرا نویسنده مشرعه هیچ در این باره تأمل نمی‌کند و بی درنگ این میراث بزرگ را به تاراج می‌دهد، چه ضرورتی در این نفی و طرد و بی اعتبار سازی سند و دلالت روایات نهفته است که دیگر عالمان شیعه از آن بی خبرند و ایشان با خبر است، خدا می‌داند.

در پایان شاید این اشاره ضروری باشد که مرحوم سیّد بحرالعلوم رجالی کبیر در الفوائدالرجالیه خود جلد ۳، صفحهٔ ۶۸ در فائدهٔ سوم از شهید ثانی و فرزند وی صاحب معالم و نیز از شیخ بهایی و از سید میرداماد عباراتی را می‌آورد که همه نشان دهندهٔ آن است که استادان و مشایخ اززمان مرحوم کلینی تا به امروز نیاز به توثیق و تعدیل ندارند؛ آنان به حدّی مشهورند که نیازی به تعدیل و توثیق‌شان نیست.

مرحوم سید داماد که شیوخ جناب صدوق را یادآور شده و اسامی جمع زیادی از آنان را برده، در بخشی بر وثاقت کسانی که صدوق به آنان «رحمه‌اللّه» و یا «رضی‌اللّه‌عنه» گفته تصریح دارد.

مراجعه به بیان این چهار عالم بزرگ بسیار کارساز است؛ چرا که رجال این است نه آن‌چه امروز رایج شده است. حضرت خویی(ره) و به پیروی از ایشان، جمعی وضعیت علم رجال را دگرگون کرده‌اند و مفهوم رجالی بودن را دگرگون ساخته‌اند. بین نظر وحید بهبهانی‌ها، بحرالعلوم‌ها و بروجردی‌ها و نظر حضرت آیت‌اللّه العظمی خویی(ره) تفاوت بسیار است.

و باید روزی حوزه وضعیت این تفاوت را مشخص سازد و به نظر می‌رسد که حضرت آیت‌اللّه العظمی خویی در مبنای رجالی خود راه افراط را پیموده‌اند و بر خلاف مبنای عالمان بزرگ رجال رفته‌اند و عظمت این مرد بزرگ باعث شده است که کسی در برابر ایشان مبنای عالمان و فقیهان نامور شیعه را مطرح نسازد و بیشتر مبنای ایشان در حوزه‌ها مطرح گردد. وگرنه رجال به این شکل که ایشان مطرح کرده است، نزد اکثریت عالمان و فقیهان شیعه مطرح نیست. ما در این‌جا به همه هواداران علم رجال توصیه می‌کنیم که به تعلیقات مرحوم وحید بهبهانی در رجال و به الفوائد الرجالیه مرحوم سید بحرالعلوم و به شاگردان حضرت آیت اللهالعظمی بروجردی مراجعه کنند و علم رجال صحیح را بگیرند، بیشتر در مبنای حضرت آیت اللهالعظمی خویی دقت کنند و جدایی این مبنا را از مبنای بیشتر عالمان و فقیهان و عالمان رجال احساس کنند.

در این‌جا نیز اشاره می‌کنیم به آن‌چه که یکی از شاگردان سید بحرالعلوم از ایشان نقل می‌کند. او می‌گوید: در جلسهٔ درس ایشان بودم که فردی از ایشان درباره امکان رؤیت حضرت مهدی(ع) در زمان غیبت پرسید. مرحوم بحرالعلوم همان‌طور که مشغول کشیدن قلیان بود، سرش را پایین انداخت و آهسته با خویش چنین می‌گفت:

«ما اقول فی جوابه و قد ضمّنی صلوات الله علیه الی صدره و ورد ایضاً فی الخبر تکذیب مدعی الرؤیة فی ایّام الغیبة. و تنها من می‌شنیدم.

چه در جواب این پرسش بگویم؛ در حالی که خود حضرت مرا در آغوش خویش گرفته، ولی در روایت آمده که مدعی دیدار

در زمان غیبت را تکذیب کنید.»

ایشان این جملات را چند بار تکرار کردند، آن‌گاه در جواب پرسش کننده فرمودند: در روایات اهل‌بیت(ع) آمده است که اگر کسی ادعای دیدار حضرت را داشته تکذیبش کنید. ایشان به همین جمله بسنده کرد و دیگر آن جملات آهسته را به پرسش کننده نفرمود.[۲۱]

روایت پنجم

روایت معتبری که بر قتل راضیان به قتل سید الشهداء(ع) دلالت دارد.

در مشرعة بحارالانوار، جلد۲، ص۲۳۴، آمده است:

«الروایة السادسة و ان کانت معتبرة سنداً لکن متنها یدلّ علی جواز قتل الراضی بالقتل و لا قائل له فی الفقه و لابد من ردّه الی الراوی الأوّل ای عبدالسلام الهروی.

روایت ششم گرچه از نظر سند اعتبار دارد، ولی متن روایت بازگو کنندهٔ این است که جایز است کشتن کسی که به کشتن کسی راضی می شود؛ در حالی که در فقه کسی به این مطلب قائل نیست (تنها قاتل را می کشند، نه کسی که راضی به قتل باشد) و لازم است که این روایت را به راوی اوّل؛ یعنی عبدالسلام هروی برگردانیم.»[۲۲]

دفاع ما

ما در ذیل متن روایت را می‌آوریم، آن‌گاه به دفاع از آن می‌پردازیم:

در بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۱۳ به نقل از علل‌الشرایع و عیون‌أخبارالرضا(ع) آمده است:

«الهمدانی، عن علی، عن أبیه، عن الهروی قال قلت لأبی الحسن الرضا(ع) یابن رسول اللّه ما تقول فی حدیث روی عن الصادق(ع) انّه قال: اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین(ع) بفعال آبائها فقال(ع) هو کذلک فقلت و قول الله عزوجلّ «و لا تزر وازرة وزر أخری» ما معناه؟ قال صدق اللّه فی جمیع أقواله و لکن ذراری قتلة الحسین(ع) یرضون بفعال ابائهم و یفتخرون بها و من رضی شیئاً کان کمن أتاه و لو أنّ رجلاً قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عنداللّه عزوجلّ شریک القاتل و انّما یقتلهم القائم(ع) اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم...»

عبدالسلام هروی گوید:

«از امام رضا(ع) پرسیدم ای پسر رسول خدا نظر تان دربارهٔ حدیثی که از امام صادق(ع) نقل شده که هر زمان حضرت قائم(ع) ظهور کند، نسل قاتلان امام حسین(ع) را به خاطر کار پدران شان می کشد چیست؟ حضرت فرمود درست است. گفتم گفتهٔ خداوند عزوجلّ است که هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد، معنایش چیست؟ حضرت فرمود: خداوند در همه گفتارش صادق است، ولی نسل قاتلان امام حسین(ع) از کار پدرانشان خرسند و راضی اند و بدان افتخار می کنند و هر کس که به کاری راضی باشد چونان کسی است که آن را انجام داده است. و اگر مردی در مشرق عالم کشته شود و مردی در مغرب به قتل آن راضی باشد، این شخص راضی نزد

● دیدار در طول دوران غیبت کبری اتفاق می افتد و حکمت نفی به شکل عام این است. کسی به راحتی به خود اجازه ندهد تا از دیدار با امام سخن بگوید.

خدا شریک قاتل محسوب می شود. حضرت قائم(ع) هم وقتی ظهور می کند تنها به دلیل رضایت اینان به کار پدرانشان آنان را می کشد...».

در بحارالانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۹۴، باب ۲ در این باره که «هر کس راضی به کاری باشد چونان کسی است که آن کار را انجام داده»، روایاتی آمده است. در وسائل‌الشیعه جلد ۱۱، صفحه ۴۰۸ باب ۵ نیز روایاتی آمده است که در آینده به برخی اشاره می‌کنیم.

در مستدرک جلد ۲ قدیم صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱ در باب ۳ وجوب الامر و النهی بالقلب... و باب ۴ وجوب انکار المنکر بالقلب علی کل حال و تحریم الرضا به‌و وجوب الرضا بالمعروف روایاتی آمده است.

به عنوان مثال در روایتی آمده

«...ثم اوحی ان قل لهم انّکم رأیتم المنکر فلم تنکروه و سلط علیهم بخت نصر ففعل بهم، ما قد بلغک

... سپس خداوند وحی کرد که به آنان بگو: شما منکر را دیدید، ولی انکار نکردید و خداوند بخت نصر را بر آنان مسلط ساخت و او با آنان کرد آن چه را که تو می دانی.»

و در روایت دیگر آمده:

«...انّهم کانوا ثلاث فرق فرقة باشرت المنکر و فرقة انکرت علیهم و فرقة واهنت اهل المعاصی فلم تنکر و لم تباشر المعصیة فنجّی اللّه الذین انکروا و جعل الفرقة المواهنة ذرّاً و مسخ الفرقة المباشرة قردةً...

...آنان سه دسته بودند؛ دسته‌ای که کار منکر را انجام دادند و دسته‌ای که انکار کردند و دسته‌ای که با اهل معصیت نرمی کردند و انکار نکردند، ولی معصیت را هم انجام ندادند. خداوند آنان را که انکار کرده بودند (یعنی به اهل معصیت گفتند که چرا چنین کردید) نجات داد و دسته‌ای را که نرمی کرده بودند، به شکل مورچه کرد و دسته‌ای را که معصیت انجام داده بودند، به شکل بوزینه مسخ کرد...»

و در روایتی دیگر آمده:

«...انّما یجمع الناس الرضا و الغضب ایّها الناس انّما عقر ناقة صالح رجل واحد فأصابهم اللّه بعذابه بالرضا لفعله و آیة ذلک قوله عزوجلّ فتنادوا صاحبهم فتعاطی فعقر فکیف کان عذابی و نذر و قال فعقروها فدمدم علیهم ربّهم بذنبهم فسوّیها و لا یخاف عقبیها...

مردم را رضا و غضب دریک گروه قرار می دهد. ای مردم شتر صالح را تنها یک نفر پی کرد، ولی خداوند عذابش را برای همه فرستاد؛ چرا که همه به آن کار راضی بودند و نشانهٔ رضایت‌شان این آیه است که: «همه دوست‌شان را خواندند و صدا کردند و او ناقه را پی کرد. حال چگونه بود عذاب و بیم دهی من» و آیه‌ای دیگر که: «همه شتر را پی کردند خداوند از این رو آنان را به خاطر گناه‌شان در هم کوبید و با خاک یکسان و صاف کرد و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد».

● ظهور حضرت برای دشمنان و تبه کاران چون عذابی الهی است.

جواب اوّل:

ما از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که گرچه حدّ الهی تنها برای فاعل مباشر است مثل حد قتل

که برای قاتل مباشر است و حدود دیگر نیز همین طور، ولی راضی هم به مانند مباشر گناهکار است و مستحق عذاب الهی. (مستحق عذاب الهی نه مستحق حدّ الهی) بنابراین، راضی هم در کنار مباشر استحقاق عذاب دارد؛ چون گناه مرتکب شده است، ولی حدّ، مخصوص فاعل مباشر است.

پس ازاین مقدّمه باید بگوییم حضور حضرت مهدی و ظهور آن حضرت برای تبه‌کاران چون عذاب الهی است. او دست انتقام الهی است. او برای دشمنان و تبه کاران نقمت است و به هنگامی که با ظهور حضرت عذاب الهی فرا رسد و شمشیر انتقام کشیده شود، دیگر راضی و فاعل مباشر هر دو با هم عذاب می‌شوند و خشم الهی هر دو را در خود فرو می‌برد. آن گونه که قوم صالح و برخی اقوام دیگر مشمول عذاب الهی شدند و مباشر و راضی در کنار هم نابود گردیدند.

بنابراین، با ظهور حضرت مهدی(ع) صاعقه شمشیر او همه را می‌گیرد و مباشر و راضی را با هم می‌سوزاند.

برای روشن شدن بیشتر این حقیقت ما در دو جهت باید بیشتر کار کنیم:

الف) عذاب الهی مخصوص مباشر نیست و راضی را نیز در بر می گیرد.

ب) ظهور حضرت برای دشمنان و تبه کاران چون عذابی الهی است.

در جهت اول روایاتی را می‌آوریم:

«عن ابی عبداللّه(ع) قال لی: تنزل الکوفة؟ قلت نعم قال: فترون قتلة الحسین بین اظهرکم؟ قال: قلت: جعلت فداک ما بقی منهم أحد قال فأذا أنت لاتری القاتل الا من قتل او من ولی القتل الم تسمع الی قول الله «قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبیّنات و بالّذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین» فایّ

عذاب الهی مخصوص مباشر نیست و راضی را نیز در بر می‌گیرد.

رسول الله قتل الذین کان محمد(ص) بین أظهرهم و لم یکن بینه و بین عیسی رسول انّما رضوا قتل اولئک فسمّوا قاتلین

راوی گوید: امام صادق(ع) به من فرمود: کوفه هستی؟ گفتم آری. حضرت پرسید: قاتلان امام حسین(ع) را در پیش رو می بینید؟ گفتم: فدایت گردم احدی از آنان باقی نمانده است. حضرت فرمود: بنابراین تو تنها کشنده و یا کسی که کار را به عهده داشته قاتل می دانی، آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که می گوید: «پیش از من پیامبرانی همراه با بینات و با همان چه که می گویید آمد پس چرا آنان را کشتید اگر راست می گویید» (آن گاه امام(ع) می افزاید) کسانی که محمد(ص) در میانشان بود، کدام پیامبر را کشته بودند با این که بین پیامبر(ص) و حضرت عیسی(ع) پیامبری نبود و تنها اینان راضی به قتل آنان شده بودند و در نتیجه قاتل نامیده شدند.»[۲۳]

عن ابی عبداللّه قال لمّا نزلت هذه الایة «قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم إن کنتم صادقین» و قد علم أن قالوا واللّه ما قتلنا ولا شهدنا قال و انّما قیل لهم ابرؤا من قتلتهم فأبوا.

چون این آیه نازل شد که «بگو پیش از من پیامبرانی همراه با بینات و با همان چه که می گویید آمد پس چرا آنان را کشتید اگر راست می گویید» در حالی که گفتند ما

نکشتیم و مانبودیم حضرت فرمود تنها به آنان گفته شده بود که از قاتلان پیامبران تبرّی بجویید و آنان تبرّی نجسته بودند.

بنابراین، وظیفه این است که از گناه و گناهکاران، قلباً و اگر بتوانیم لساناً و یداً بی‌زاری بجوییم وگرنه مشمول عذاب آنان خواهیم شد. با وجود بیان روشن

● خداوند تبارک و تعالی پیامبر(ص) را برای رحمت و حضرت قائم(ع) را برای عذاب و انتقام‌گیری برانگیخت.

این آیه، باز هم روایت مورد انکار نویسنده محترم مشرعه قرار گرفته، جای تعجب است.

نسل قاتلان سیّدالشهداء(ع) از کار پدران خویش بی‌زاری که نمی‌جویند هیچ، رضایت هم دارند و بدان افتخار می‌کنند و بدین شکل گناهکار محسوب می‌شوند و مشمول عذاب الهی می‌گردند و فعل گناه به آنان نیز نسبت داده می‌شود.

«عن علی(ع) قال قال رسول الله (ص) من شهد أمراً فکرهه کان کمن غاب عنه و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده.[۲۴]

پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس که شاهد کاری باشد و آن را خوش ندارد، چونان کسی است که در آن کار حضور نداشته است و آن کس که حضور نداشته، ولی بدان راضی بوده است؛ چونان کسی است که حضور داشته است.»

«عن الرضا(ع) قال قلت له: لأیّ علّة أغرق اللّه عزوجلّ الدنیا کلّها فی زمن نوح(ع) و فیهم الاطفال و من لاذنب له فقال: ما کان فیهم من الأطفال لأنّ اللّه عزوجلّ أعقم اصلاب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین عاماً فانقطع نسلهم فغرقوا و لاطفل فیهم ما کان اللّه لیهلک بعذابه من لاذنب له و امّا الباقون من قوم نوح فأُغرقوا بتکذیبهم لنبیّ اللّه نوح (ع) و سائرهم أُغرقوا برضاهم بتکذیب المکذّبین و من غاب عن أمر فرضی به کان کمن شاهده و أتاه.

به حضرت رضا(ع) گفتم به چه دلیل خداوند در زمان نوح(ع) همه مردم دنیا را غرق کرد، با این که در میان مردم بچّه‌ها و بی گناهان بودند؟ حضرت فرمود: درمیان مردم بچه‌ها نبودند؛ چرا که خداوند صلب مردان را و رحم زنان را چهل سال عقیم کرد. در نتیجه نسل آنان منقطع شده بود، بنابراین غرق شدند در حالی که طفلی در میانشان نبود خداوند چنین نیست که بی گناهان را عذاب کند. دیگر کسانی که از قوم نوح مانده بودند اینان به دلیل تکذیب نوح پیامبر(ع) غرق شدند و باقیمانده به دلیل رضایتشان از تکذیب قوم نیز غرق گردیدند. (آن گاه امام(ع) فرمود:) هر کس که در کاری حضور نداشته باشد، ولی بدان راضی باشد چونان کسی است که شاهد آن کار وانجام دهنده آن است.»[۲۵]

دقت کنید چگونه عذاب الهی راضیان به تکذیب نوح(ع) را فرا می‌گیرد و رضایت، گناه نابخشودنی محسوب می‌شود و راضیان به تکذیب در کنار مباشران تکذیب قرار می‌گیرند.

جای تعجب است که چگونه نویسندهٔ مشرعة

بحارالانوار این مجموعه گسترده از روایات را نادیده گرفته و تنها در سایهٔ یک بررسی فردی، روایت را مخالف فقه و غیرمقبول دانسته است.

آیا ایشان به روایاتی که رضایت به کاری را در کنار انجام کار قرار داده است، توجه نداشته‌اند و آیا ایشان نمی‌دانسته‌اند که عذاب‌هایی که برای ملت‌ها می‌آمده است، راضیان را نیز فرا می‌گرفته و تنها مباشران تکذیب، مشمول عذاب نبوده‌اند.

«عن جعفر بن محمد عن آبائه عن علیّ: قال: العامل بالظلم والراضی به والمعین علیه شرکاء ثلاثة.

امام علی(ع) فرمود کسی که ظلم می کند و فردی که رضایت به آن دارد و آن که به ظالم کمک می کند، هر سه شریکند.»[۲۶]

و نیز:

«قال امیرالمؤمنین(ع) انما یجمع الناس الرضا و السخط فمن رضی أمراً فقد دخل فیه و من سخطه فقد خرج منه.

امیرالمؤمنین(ع) فرمود: رضایت داشتن و خشم کردن، مردم را باهم می سازد؛ هر کس که به کاری رضایت دهد در آن دخالت داشته است و هر کس بر کاری خشم گیرد از آن کار بیرون است.»[۲۷]

«عن امیرالمؤمنین(ع) انّه قال فی خطبة له یذکر اصحاب الجمل: فواللّه لو لم یصیبوا من المسلمین الاّ رجلاً واحداً معتمدین لقتله بلا جرم لحلّ لی قتل ذلک الجیش کلّه اذ حضروه و لم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لا ید دع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدّة الّتی دخلوا بها علیهم.

امام علی(ع) فرمود: به خدا سوگند اگر لشکر جمل تنها به یک نفر مسلمان بدون جرم به قصد کشتن وی آسیب می زدند، کشتن همهٔ آن لشکر برای من حلال می شد؛ چرا که همه حاضر بوده‌اند و انکار نکرده‌اند و با زبان و دست از وی دفاع نکرده‌اند. بگذریم که آنان به تعداد خودشان از مردم کشته‌اند.»[۲۸]

«قال(ع) الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل اثمان اثم العمل به واثم الرضا به.

امام علی(ع) فرمود: کسی که به کار گروهی رضایت دارد، چونان کسی است که همراه آن گروه در آن کار بوده است و هر کس که در کار باطلی باشد دو گناه بر اوست. یک: گناه انجام کار و دو: گناه رضایت به آن کار»[۲۹]

تا این‌جا روشن شد که راضی گنه کار است و مشمول عذاب الهی و این سنّت الهی است که عذاب دنیایی آنان را فرا می‌گیرد.

و اما این که حضور حضرت برای دشمنان و گنهکاران عذاب است و در نتیجه راضی و مباشر در کنار هم قرار می‌گیرند با توجه به این روایات روشن می‌شود. بنگرید:

«... انّ اللّه تبارک و تعالی بعث محمّداً(ص) رحمةً و بعث القائم(ع) نقمةً؛

خداوند تبارک و تعالی پیامبر(ص) را برای رحمت و حضرت قائم(ع) را برای عذاب و انتقام گیری برانگیخت.»[۳۰]

«...لیس شأنه الاّ بالسیف لا یستتیب أحداً و لا یأخذه فی اللّه لومة لائم

حضرت جز با شمشیر کار ندارد از کسی نمی خواهد که توبه کند و در راه خدا سرزنش سرزنش گران او را نمی گیرد.»[۳۱]

«اذا تمنّی أحدکم القائم فلیتمنّه فی عافیة فانّ

اللّه بعث محمداً(ص) رحمة و یبعث القائم نقمة.

اگر کسی از شما آرزوی حضور حضرت قائم(ع) را دارد این را با عافیت آرزو کند چرا که خداوند پیامبر را رحمت و حضرت قائم را برای عذابِ می فرستد.»[۳۲]

«... یکون رحمة للمؤمنین و عذاباً للکافرین.

حضرت برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.»[۳۳]

«... فیاطوبی لمن أدرکه و کان من انصاره و الویل کل الویل لمن خالفه و خالف أمره و کان من أعدائه ثم قال ... یقوم یأمر جدید و سنّة جدیدة و قضاء جدید علی العرب شدید و لیس شأنه الاّ القتل و لا یستنیب [لایستتیب] أحداً و لا تأخذه فی اللّه لومة لائم.

خوشا به حال آنانی که او را درک کنند و از یارانش باشند و وای و عذاب بر کسی که با او و دستور او مخالفت کند و از دشمنان وی باشد...»[۳۴]

او به کاری جدید، سنّت جدید و داوری جدید که بر عرب‌ها سخت است قیام می کند و جز کشتار نمی نکند و احدی را توبه نمی دهد و سرزنش سرزنش گران در او تأثیری ندارد.

«...قلت: ایسیر بسیرة محمد(ص) قال هیهات هیهات یازرارة ما یسیر بسیرته قلت جعلت فداک لمَ؟ قال: انّ رسول اللّه(ص) سار فی امّته باللّین کان یتألّف الناس و القائم(ع) یسیر بالقتل بذلک أمر فی الکتاب الذی معه ان یسیر بالقتل و لا یستیتب أحداً ویل لمن ناواه.

پرسیدم آیا چونان روش پیامبر را دارد؟ حضرت فرمود: هرگز ای زراره، او به روش پیامبر حرکت نمی کند. پرسیدم فدایت شوم چرا؟ حضرت فرمود: رسول خدا با نرمی در میان امّتش حرکت کرد و با مردم انس می گرفت، ولی حضرت قائم(ع) با جنگ و کشتار حرکت می کند و چنین مأموریتی دارد، او با کشتار حرکت می کند و احدی را توبه نمی دهد و وای بر هر کس که با او دشمنی کند.»[۳۵]

احادیث دیگری در این زمینه نیز هست که انشاءالله در مقاله‌ای جداگانه از مجموع این احادیث که بازگو کننده قهر حضرت است سخن خواهیم گفت. (این روایات نیز به دفاع همه جانبه‌ای نیازمندند و شاید مقاله دفاع از روایات مهدویّت (۳) به این بحث بپردازد.)

تا این‌جا روشن شد که ما تنها این تک روایت را نداریم که حضرت مهدی(ع) راضیان به قتل امام حسین(ع) را می‌کشد، بلکه روایات بسیاری داریم که رضایت به قتل را گناهی همانند قتل دانسته است و همان‌گونه که قاتل مباشر به عذاب الهی دچار می‌شود، راضی به قتل نیز در گناه وی سهیم و مشمول عذاب الهی است.

دقت کنید، در این جواب روشن شد که سخن از حد الهی نیست. حدّ تنها برای مباشر قتل است، ولی گناه و عذاب دنیوی برای راضی نیز هست. این مجموعهٔ گسترده از روایات را کسی نمی‌تواند بدون تأمل و با شتاب ردّ کند و آن را نادیده بگیرد؛ باید تامل کرد تاتوجیه آن را یافت.

شگفت‌انگیز است که نویسنده محترم در جلد ۱ مشرعة صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ بر روایت غرق در زمان حضرت نوح(ع) حاشیه‌ای نقد گونه دارند تقریباً عکس

این حاشیه شان.

ایشان در آنجا می‌خواهند بگویند که در عذاب دنیوی خشک و تر و خوب و بد با هم می‌سوزند و استناد می‌کنند به آیهٔ ۲۵ سوره انفال که می‌گوید:

«واتقوا فتنة لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصّة»

و توضیح حضرت رضا(ع) را در روایت غرق بر خلاف این آیه می‌دانند. امام رضا(ع) در آن روایت در پاسخ به سؤال کننده‌ای فرموده‌اند که در زمان غرق نه اطفال بودند و نه بی گناهان و همهٔ کسانی که غرق شدند یا خود تکذیب کنندهٔ نوح بودند و یا راضی به تکذیب نوح. و هرگز آن عذاب، بی‌گناهی را نابود نساخت. ایشان این روایت را برخلاف آیه‌ای می‌داند که اشاره شد که در آن آیه آمده است:

«از عذابی بترسید که تنها به ظالمان نمی‌رسد (یعنی دیگران را نیز در خود فرو می‌برد)».

بنگرید در حاشیه ایشان

«اقول: ... و علی کل الروایة بظاهرها مخالف لقوله تعالی: واتقوا فتنه لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و نحن نری ان تقصیر بعض الأفراد فی امر الصّحة یسبّب ابتلاء جماعات کثیرة من الجیران من الاطفال و الشیوخ و الشباب بامراض موذیة و تقصیر بعضهم فی الاقتصاد یوجب فقر اکثر الشعب و افراط بعض الزعماء الحمقی مثل هلتر و صدام و چنگیز المغول و برید و داود الافغان و موافقیهم و کز عماء عدّة من الاحزاب الجهادیة الافغانیة و الطالبان الافغانیین والباکستان اوجب بوارالعباد و البلاد و هلاکهم و فسادها و فناءالحرث و الصنعة و اسباب الحیاة...

نعم العذاب الاخروی لا یبتلی به الاّ المستحقّ لایضرّکم من ضلّ اذا اهتدیتم لکنّه غیر الاثار الوضعیة فی الدنیا فانّها تصل الی الظالم و المظلوم و ان کان یستحق المظلوم عوضه حسب القوانین العدلیة...

در هر صورت ظاهر روایت مخالف با آیه‌ای است که می گوید: «بترسید از فتنه‌ای (عذابی) که تنها به ظالمان شما نمی رسد.» در حالی که ما می بینیم تقصیر بعضی از افراد در ارتباط باامور بهداشتی باعث می شود که عدهٔ زیادی از همسایگان رااز کودک و پیر و جوان به امراض آزار دهنده مبتلا سازدو نیز تقصیر بعضی در ارتباط با مسایل اقتصادی موجب فقر بسیاری از ملت گردد. یاافراط و تندروی برخی از رهبران احمق چون هیتلر و صدام و چنگیزخان مغول و برژنف و داود افغانی و موافقان آنان و چون رهبران تعدادی از احزاب جهادی افغانستان و نیز طالبان افغانی و پاکستانی باعث هلاک بندگان خدا و کشورهاو نابودی آنان و فساد آن‌هاو از بین رفتن کشاورزی، صنعت و دیگر وسایل زندگی شد.

آری، عذاب اخروی تنها اهل آن را فرا می گیرد. اگر شما هدایت یابید، کسی که گمراه شده است ضرری به شما نمی رساند، ولی عذاب اخروی غیر از آثار وضعی دنیوی است؛این آثاز وضعی دنیوی به ظالم و مظلوم می رسد. اگر چه مظلوم طبق قانون عادلانه جبران آن رااستحقاق دارد...»

کوتاه سخن این که نظر ایشان درباره دو حدیث امام رضا(ع) تاحدودی متضاد است و در هر صورت این نظرشان برای حل حدیث اول امام رضا(ع) و جواب اولی که ما دادیم راه‌گشاست.

ایشان حتّی پذیرفته‌اند که عذاب‌های دنیوی پاکان را نیز فرا می‌گیرد؛ در نتیجه جواب ما که گفتیم راضیان به قتل گناهکارند و مشمول عذاب، دیگر نباید برای ایشان پذیرفتنی نباشد.

جواب دوم

همچنین رضایت به قتل امام حسین(ع) با رضایت به قتل ناحقّ یک فرد عادی قابل مقایسه نیست. قتل سیّد الشهدا و رضایت به قتل آن امام(ع) صف ایمانی و عقیدتی فرد را مشخص می‌سازد و او را واجب‌القتل می‌کند. راضی به قتل در صف قاتل قرار می‌گیرد و دشمن امام حسین(ع) محسوب می‌شود و مستحق عذاب الهی و قتل است. این سخن چندان به دور از عدل و انصاف نیست که این گونه نویسندهٔ محترم مشرعه آن را نپذیرد و نفی کند.

گفتنی است که امام(ع) در این روایت معتبربا توجه به آن‌چه که نویسندهٔ محترم در نظر داشته در مقام دفاع از قتل فرد راضی به قتل سید الشهدا(ع) برآمده و آن را به زیبایی اثبات فرموده است. باید بیشتر تأمل کرد و با دقت فزون‌تری همراه شد وگرنه سنگ بر سنگ نمی‌ماند و این میراث بزرگ از دست می‌رود. چرا باید نویسندهٔ محترم مشرعه با یک نگاه ابتدایی و فردی روایتی نورانی که معتبر و با روایات بسیار معاضَد و مورد پذیرش همهٔ عالمان است را این چنین شتاب زده طرد و نفی کند و علم آن را به راوی اول روایت واگذارد.

نه کار آن‌ها که بی درنگ روایتی را می‌پذیرند و هرگز در مفاد آن تأمل نمی‌کنند ـ تا مفادش مخالف قرآن نباشد پذیرفته است ـ و نه کار ایشان که این گونه بی‌درنگ روایت را نفی می‌کند و در فهم و دریافت آن تأمل نمی‌کند. هیچکدام پذیرفته نیست.

به عقیدهٔ ما آن‌قدر روایات شیعه ناب، سره، خالص و پیراسته است که شایستهٔ چنین بی‌مهری از سوی دوستان نباشد.

روایاتی که مورد بی مهری قرار گرفته به سادگی قابل جواب دادن است و این نشان از آن دارد که این عزیزان در فهم روایت دقّت نمی‌کنند و شتاب‌زده به طرد و نفی می‌پردازند.

آری، بدبینی نسبت به روایات اهل سنّت که بیشتر در معرض تحریف و جعل بوده بجاست. همان گونه که خود روشنفکران اهل سنّت چنین بدبینی را نسبت به روایات خود دارند، ولی روایات شیعه که در طول تاریخ پالایش و پیرایش شده است و امامان اهل بیت(ع) آن‌ها را پیراسته‌اند، دیگر کمتر مورد بدبینی باید باشد و بیشتر باید به فهم و درایت حدیث توجه کرد؛ نه به نفی و طرد حدیث.

روایت ششم

روایت عَمْری که توجیهی برای ممنوعیت ذکر نام حضرت دارد.

در مشرعه، جلد ۲، صفحه ۲۱۰ آمده است

«و عن العمری رضی اللّه عنه فی وجه المنع عن‌الاسم فانّ عند القوم انّ هذاالنسل قد انقطع و هذا الوجه غیر مفهوم لی فان الطلب لا یقع علی‌الاسم بل علی وجود المسمّی و هو قد أخبربه.

و بالجملة التاکید فی الروایات علی المنع عن الاسم و شدة تحریمه لانفهم له وجهاً بالنسبة الی أعصارنا ففی صحیح علی بن رئاب عن الصادق(ع) صاحب هذا الأمر رجل لایسمّیه باسمه الاّ کافر»

و لو افتی أحد بانّ المفهوم من هذا التشدید هو فرض الخوف منه علی الائمة(ع) او علی شخص ولیّ العصر فلا یحرم اسمه فی مثل أعصارنا لم یکن عندی بملوم و قد کنّی العسکری(ع) فی بعض الروایات بأبی محمد.

از جناب عمری (یکی از نواب خاص) دربارهٔ علت ممنوعیت ذکر نام امام(ع) نقل شده است که:

دشمنان می‌پندارند که این نسل منقطع شده است. (آن گاه نویسنده مشرعه می نویسد:) ولی این علت برای ما مفهوم نیست چرا که جست‌وجو و تعقیب، پیامد نام بردن از امام نیست، بلکه این جست‌وجو و تعقیب اثر وجود حضرت است که عَمْری از آن خبر داده است.»

این فراز از کلام نویسنده مشتمل بر دو جهت است:

۱ـ روایتی که از عمری رسیده است معنای مفهوم و مقبولی ندارد؛ چون می‌گوید نام امام را نبرید چرا که دشمنان به این نتیجه رسیده‌اند که نسل امام حسن عسکری(ع) منقطع شده است و از ایشان فرزندی به جا نمانده است. نویسنده در این جهت اشکال می‌کند که شما از وجود حضرت خبر می‌دهید و در این جهت تقیه نمی‌کنید و حال آن که پی‌گیری و جست‌وجو و تعقیب زاییدهٔ این فکر است که حضرت وجود داشته باشد، نه زاییدهٔ ذکر نام حضرت.

۲ـ آن‌گاه ایشان به طور کلی می‌گوید وجه حرمت ذکر نام امام(ع) تقیه است و آن در همان زمان‌ها بوده است و امروز دیگر تقیه دلیلی ندارد. پس بردن نام امام(ع) حرام نیست؛ در فرض خوف، ذکر نام حرام است، ولی هم اکنون حرام نیست.

آن‌گاه برای تبیین عدم حرمت از کنیه داشتن امام یازدهم به ابی محمد(ع) یاد می‌کنند.

دفاع ما

در ارتباط با روایت عمری گفتنی است که: بردن نام امام دشمنان را به جست‌وجو وا می‌دارد و این واقعیت مشهود و ملموس است.

در قبل از پیروزی انقلاب در دوران خفقان همه می‌دانستند که امام خمینی(ره) زنده است و مرجع است، ولی بردن نام امام برای گوینده و حتی خود امام خطرآمیز بود. اگر نام امام بر سر زبان‌ها می‌افتاد و برده می‌شد، دشمن آرام نمی‌گرفت و گوینده را تعقیب می‌کرد، حتی امام را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد.

بردن نام، گویا شخص را زنده می‌سازد و مطرح می‌سازد و از این جهت احساسات دشمن را بر می‌انگیزد.

عمری در این روایت می‌گوید دشمنان گویا پذیرفته‌اند که امام(ع) وجود ندارد و نسل امام حسن عسکری منقطع شده است و شما با بردن نام حضرت آنان را تحریک می‌کنید تا به پیگیری و جست‌وجو و تعقیب بپردازند و بدین گونه جان امام(ع) در خطر می‌افتد. بردن نام احساسات دشمن را تحریک می‌کند و او را به تعقیب وا می‌دارد، ولی اگر نام برده نشود امام مطرح نشده است و لذا از تعقیب و آزار آنان در امان است.

و این دلیل بسیار روشن است. من نمی‌دانم چرا نویسندهٔ محترم می‌نویسد: «فان الطلب لا یقع علی الاسم بل علی وجود المسمّی» به ایشان باید گفت:

نه چنین نیست اگر نام بردی و یادآور شدی او را زنده و مطرح کرده‌ای و این موجب تحریک دشمن و در نتیجه موجب جست‌وجو و تعقیب او می‌گردد.

● عمری در این روایت می‌گوید شما با بردن نام حضرت آنان را تحریک می‌کنید تا به پیگیری و جست‌وجو و تعقیب بپردازند و بدین گونه جان امام(ع) در خطر می‌افتد.

و اما در ارتباط با این‌که می‌نویسد ما وجهی برای ممنوعیت ذکر نام امام در این اعصار نمی‌یابیم، می‌گوییم که اگر روایات ما اطلاق داشت و یا حتی از صراحت برخوردار بود، ما بدان تن می‌دهیم و دست‌کم احتیاط می‌کنیم؛ گرچه دلیل آن را نفهمیم.

روایتی که مورد استناد نویسنده است، مطلق است؛ می‌گوید تنها کافران نام امام را می‌برند، ولی در روایات دیگری این‌گونه آمده است: «**لا یحل لهم تسمیته حتی یظهره اللّه عزوجل**» که این دسته روایات صراحت در مطلوب دارد به عنوان مثال در بحار آمده است:

«...انّ حبیبی و خلیلی عهد الیّ أن لا احدّث باسمه حتی یبعثه اللّه عزوجلّ و هو مما استودع اللّه عزوجل رسوله فی علمه.

امیرالمومنین(ع) فرمود دوست و حبیبم (حضرت محمد(ع)» به من گفته است که تا زمانی که خداوند حضرت مهدی(ع) را برانگیزد نام او را باز گو نکنم...»[۳۶]

و در روایت معروف عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) آمده است:

«... لأنّه لا یری شخصه و لا یحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.

چون شخص حضرت مهدی(ع) دیده نمی‌شود و ذکر نام او حلال نیست، تا آن زمان که ظهور کند و زمین را از قسط و عدل پر سازد آن گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

و بر پایه این روایات ما نمی‌توانیم نام آن حضرت را ذکر کنیم و ذکر نام مخصوص حضرت حرام است چه ما بتوانیم آن را توجیه کنیم و یا نتوانیم. چه دلیلش را درک کنیم و چه نکنیم.

بگذریم که توجیه آن نیز آسان است؛ خداوند همان‌گونه که حضرت را همیشه پشت پرده و در غیبت داشته است، خواسته تا نام او نیز نمودی از غیبت او باشد واین ویژگی حضرت گویای حقایقی است.

البته اقوال در ذکر نام حضرت گوناگون است و گفتهٔ نویسنده محترم یکی از اقوال در مسئله است، ولی روایاتی که به آن اشاره رفت بر خلاف قول نویسنده است و با توجه به آن‌ها احتیاط در حرمت نام بردن تا زمان ظهور است. همچنین «لانفهم له وجهاً» درست نیست. اگر دلیل تمام باشد چه وجهش را بفهمیم و چه نفهمیم تمام است.

در این‌جا بد نیست اشاره کنیم که روایت مورد نظر نویسنده محترم مشرعه؛ یعنی روایت عمری به طور کامل در کافی شریف آمده است که دقت در متن آن نیز راهگشا است:

«... فقلت له انت رأیت الخلف من بعد ابی محمّد(ع) فقال ای واللّه و رقبته مثل ذا. و أو مأ بیده. فقلت له فبقیت واحدة فقال لی: هات قلت: فالاسم قال محرّم علیکم أن تسألوا عن ذلک و لااقول هذا من عندی فلیس لی أن أحلّل و لا أحرّم و لکن عنه(ع) فانّ الامر عندالسلطان أنّ ابا محمد مضی و لم یخلف ولداً و قسم میراثه و اخذه من لا حق له فیه و هو ذا عیاله یجولون لیس احدٌ یجسران یتعرف الیهم او ینیلهم شیئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوااللّه و أمسکوا عن ذلک...

... حجر می گوید: (ازابو عمرو (عمری) پرسیدم آیا تو امام پس از امام حسن عسکری(ع) را دیده‌ای او پاسخ داد: آری به خدا سوگند او را دیده‌ام و گردنش این اندازه است و با دست اشاره کرد. حجر می گوید به او گفتم: یک سؤال دیگر مانده است او گفت:

بگو، پرسیدم اسم حضرت چیست؟»

ابو عمرو (عمری) گفت: این حرام است که از اسم بپرسید و این را من از پیش خودم نمی‌گویم؛ چرا که مرا نمی‌رسد که حلال را حرام کنم، ولی از سوی خود حضرت می‌گویم؛ چرا که قضیه نزد سلطان این است که امام حسن عسکری(ع) رفت و فرزندی جا نگذاشت. میراث حضرت تقسیم شد و کسانی که حقشان نبود به ارث بردند و این عیال حضرت است که می‌گردند و احدی جرأت نمی‌کند که با آنان آشنا شود و یا چیزی به آنان بدهد و هنگامی که اسم مطرح شود، پی‌گیری و تعقیب نیز خواهد بود. از خداوند بترسید و از این خودداری کنید.

این روایت با بیان روشن‌تر همان حقیقت را آورده است و من نمی‌دانم چرا نویسنده محترم مشرعه می‌گوید این وجه برای من مفهوم نیست. آیا نام بردن و اسم حضرت را بر زبان‌ها انداختن باعث نمی‌شود که دشمن تحریک شود و پی‌گیری و تعقیب خود را شروع کند.

نتیجه

در پایان گفتنی است که:

ما در این دو مقاله، کوتاه به کتاب مشرعة بحارالانوار پرداختیم و در ارتباط با جلد ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ بحارالانوار از روایات مهدویت دفاع کردیم. با ما همراه باشید تا به مناقشات دیگری که پیرامون روایات مهدویت است پاسخ دهیم.

از خوانندگان محترم می‌خواهیم تا با ارایه نظریّات خویش ما را در راه دفاع از روایات مهدویّت یاری دهند.

پی نوشت‌ها:

۱. بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۵۱، ح ۲۵.
۲. تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.
۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۱.
۴. انعام، ۱۵۸.
۵. یونس، ۹۶ - ۹۸.
۶. سجده،۲۸ - ۳۰.
۷. غافر، ۸۳ - ۸۵.
۸. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ذیل آیهٔ ۱۵۸.
۹. نورالثقلین،ج ۱، ص ۷۸۰ تا ۷۸۲.
۱۰. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۲.
۱۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۳۷.
۱۲. کافی، ج ۷، ص۲۳۸، ح ۲.
۱۳. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۰۳.
۱۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، ح ۸۳.
۱۵. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵، ج ۱۷۴.
۱۶. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲، ح ۱۳۶.
۱۷. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.
۱۸. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱.
۱۹. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۸، ح ۱۴۷.
۲۰. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.
۲۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۶.
۲۲. مشرعه بحارالانوار، ج ۲، صفحه ۲۳۴.
۲۳. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۵، ح ۴.
۲۴. وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.
۲۵. وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.
۲۶. همان، ح ۶.
۲۷. همان، ح ۹.
۲۸. همان، ح ۱۱.
۲۹. همان، ح ۱۲.
۳۰. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵، ح ۹.
۳۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۴.
۳۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶، ج ۱۷۶.
۳۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ح ۳۰.
۳۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹، ح ۹۹.
۳۵. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.
۳۶. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴، ح ۱۳.
۳۷. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.